

حنفیان و تاثیر آنان بر قرآن و سنت

محمد تنها کسی نبود که مذهب عامه مردم عربستان را احمقانه و بی ارزش می دانست. او تنها کسی نبود که در آرزوی اصلاح این وضعیت بود. سالها پیش از ظهور او همانطور که از گفتار شرح حال نویسان زمان او پیداست، عده ای در مدینه، طائف، مکه و شاید نقاط دیگر بر علیه بت پرستی و چند خدایی عصبان کردند. و بر آن شدند که یک دین حقیقی پیدا کنند. چه اولین انگیزش در یهودیها به وجود آمده باشد و چه در پاره دیگر مردم، به هر حال مردانی که ما از آنان سخن می گوئیم، کسانی بودند که در صدد بر آمدند نه تنها پرستش بتها را که بر پرستش خدای یگانه فایز آمده بود، از بین ببرند، بلکه رسوم غیر اخلاقی که با وجدان بشریت و حتی خود انسانیت منافات داشت نیز از بین ببرند. چه با احیای سنت ابراهیم که آنها ادعا می کردند جد آنهاست و چه با گفتار یهودیان که معتقد به خدای یگانه بودند.

یهودیان منحصرًا آنها را به کنیسه ها دعوت می کردند و آنها را از عبادات به شکلی که در آنجا رایج بود بر حذر می داشتند. اما غرور ملی و خانوادگی مانع از آن بود که آنان مذهب بیگانگان مقیم در کشور خود را بپذیرند. ممکن است یکی از دلایلی که این اصلاح طلبان یهودیت را نپذیرفتند این باشد که متوجه خرافات زیادی در این مذهب شده بودند. دلیل دیگر این بود که مسیحیان معتقد بودند که یهودیان پیامبرشان مسیح را به صلیب کشیده اند و موقعیت بد اجتماعی آنها را دلیلی بر خشم خدا علیه آنان می دانستند.

اینها دلایل عمده ای بودند که اصلاح طلبها را از پذیرفتن دین یهود باز می داشتند. علت هر چه بود، حقیقت این است که این اصلاح طلبها به دنبال تحقیق بودند نه دنبال پیوستن به مذهب مسیحیت یا یهودیت. مهمترین آنها که برای ما شناخته شده هستند اینها هستند. ابو امیر در مدینه، امیه در طائف، ورقه، ابو عبیداله عثمان و زید ابن عمر در مکه از آنجا که این اصلاح طلبها هیچ اثر مکتوبی به جز یک شعر از خود به جا نگذاشته اند، تنها مرجع قابل صلاحیت که در این باب می توانیم به آن رجوع کنیم نوشته های شرح حال نویس معروف ابن حشام می باشد.

اولین کتابی که درباره زندگی محمد نوشته شد به دست شخصی به اسم زحری بود که در سال 124 هجری وفات یافت. اطلاعات او توسط کسانی که از نزدیک محمد را می شناختند از جمله عروه یکی از خویشاوندان عایشه، به طور شفاهی جمع آوری شده بود. بدون شک در طول سالها مبالغه گویی و اشتباهات زیادی به این احادیث وارد شد. اما اگر این کتاب زحری به همان ترتیب تا کنون باقی بود، از ارزش زیادی برخوردار بود. اما متأسفانه کتاب زحری دست نخورده باقی نماند. ابن اسحاق که یکی از طرفداران زحری بود و در سال 151 هجری وفات یافت، از آن کتاب برای شرح حال نویسی خود درباره محمد استفاده کرد. بدون شک ابن اسحاق تعدادی حدیث که از منابع دیگر جمع آوری کرده بود به آن اضافه کرد. گرچه مقدار زیادی از نقل قولهای او توسط ابن حشام (متوفی در سال 213) در کتابی به نام سیرت الرسول گرد آوری شد. اما متأسفانه کتاب ابن اسحاق نیز به طور کامل و مستقل به دست ما نرسید. این کتاب قدیمی ترین و همینطور ارزشمندترین کتابی است که درباره پیامبر و زمانه او به دست ما رسیده است. و آشکارا از دیگر کتابهایی که به این موضوع پرداخته اند از افسانه پردازی و مبالغه گویی کمتری برخوردار است. آنچه ابن اسحاق و ابن حشام درباره این اصلاح طلبان عرب گفته اند از اعتبار بیشتری نسبت به گفته های دیگران برخوردار است. زیرا با آنچه محمد به مردم آموخته بود، آنها هیچ علاقه ای به ستودن آنها و مبالغه در نشان دادن تعلیمات آنها نداشتند. به نظر نمی رسد که آنها با گفتن چیزی خلاف واقعیت سودی بجویند. جز آنکه آنچه به نظرشان درست آمده است، بیان داشته اند. با توجه به دلیلی که بیان کردیم ممکن است که اعتقادات آنها شباهت بیشتری به آنچه محمد ابلاغ کرده داشته باشد. اما آن شواهد در دسترس ما نیستند. اما یقیناً این شباهت کمتر از آنچه ما در اینجا بیان می کنیم نیست. بنا بر این ما با استناد به نقل قولهای ابن حشام می توانیم به مقدار ناچیزی از اندیشه های آنان پی ببریم. و آنها را با قرآن مقایسه کنیم.

در اینجا ما ترجمه قسمتی از کتاب ابن حشام را که پایه خود را از کتاب ابن اسحاق گرفته می آوریم و قضاوت را به عهده خوانندگان می گذاریم.

ابن اسحاق می گوید: در یک روز عید قریش در یک مجمع گرد هم جمع آمدند. در این عید آنها به بزرگداشت یکی از بتهای خود پرداختند و گرد آن حلقه زدند و برای او قربانی کردند. این مراسم هر ساله در یک روز معین برگزار می شد. چهار مرد پنهانی از آنها جدا شدند. آنها با یکدیگر گفتند بیایید با یکدیگر روراست باشیم. و هیچ کس راز دیگری را بر ملا نسازد. آنها پذیرفتند. این چهار تن اینها بودند 1- ورقه ابن اسعد 2- زید ابن عمر 3- عثمان ابن الحویریه 4- عبیدالله جهش که مادرش امیمه دختر عبدالمطلب بود. آنها به یکدیگر گفتند به خدا سوگند که اینان از دین ابراهیم منحرف شده اند. ملیت آنها بی اساس است این بتها چیستند که اینها گرد آنها می گردند. اینها نه می بینند و نه می شنوند. نه توان آن دارند که که بهره ای رسانند و نه می توانند آزاری رسانند. بر این اساس آنها به سرزمینهای دیگر رفتند که به دین حنفیه یعنی مذهب ابراهیم پیوندند. ورقه ابن نوفل پس از تحقیق از اهل کتاب به دین مسیحیت گروید. و اما عبیدالله ابن جهش تا زمانیکه به دین اسلام

گروید ، در حالت دو دلی باقی ماند. اما وقتی همراه همسرش ام حبیبه دختر ابوسفیان با مسلمانان به حبشه مهاجرت کرد. به دین مسیحیت گروید و از اسلام رو برگرداند. ابن اسحاق می گوید که محمد ابن جعفر بن زبیر برای نقل کرد که عبیداله ابن جهش در حبشه در هر کجا که بود با مسلمانان به مجادله می پرداخت و می گفت: از آنچه ما آشکارا می بینیم شما تنها به اندازه يك پلك زدن می بینید. آنچه ما به وضوح دیده ایم شما تازه در جستجوی دیدن آن می باشید. اما باز هم نمی بینید. همچون يك توله که سعی می کند چشمش را باز کند. اما فقط قادر است پلکش را تکان دهد و نمی تواند ببیند.

ابن اسحاق می گوید که پس از عبیداله جهش ، محمد همسر بعدی ام حبیبه دختر ابوسفیان ابن حرب بود.

ابن اسحاق از قول محمد ابن علي ابن الحسين نقل می کند که رسول خدا عمر ابن امیه الدمري را برای خواستگاری نزد او فرستاد. به این ترتیب او به همسری محمد در آمد. و به عنوان مهریه 400 دینار از محمد دریافت کرد.

ابن اسحاق می گوید که عثمان ابن الحویریه به امپراطوری بیزانس رفت. و در آنجا به امپراطور پناه برد. و مسیحی شد. بر این اساس به جاه و منزلتی دست یافت. اما زید ابن عمر ابن نوفل در آنجا باقی ماند نه مسیحی شد و نه یهودی. از بت پرستی مردم خود نیز دوری گزید. و از قربانیها و خونهایی که تقدیم به این بتها می شد دوری کرد. او مردم را از زنده به گور کردن دختران بر حذر داشت. و گفت من خدای ابراهیم را عبادت می کنم. او همیشه مردم را به خاطر اشتباهاتی که بر آن پافشاری می کردند سرزنش می کرد.

ابن اسحاق از جانب حشام ابن عروه نقل می کند که او از پدرش شنید که از مادرش شنیده است که زید ابن عمر ابن نوفل با پشت خمیده در مقابل کعبه تعظیم کرد و گفت: ای قبیلۀ قریش به نام آنکه جانم در دست اوست هیچ کدام از شما به جز من به دین ابراهیم نیستید. او همیشه می گفت خدایا اگر می دانستم به چه طریقی تو را ستایش کنم همان کار را می کردم. اما افسوس که نمی دانم چگونه ترا ستایش کنم. بنا بر این هر طور که راحت بود به عبادت خدا می پرداخت.

ابن اسحاق می گوید که از پسر زید سعید ابن زید ابن عمر ابن نوفل و عمر ابن خطاب که پسر عمویش بود شنیده است که به پیامبر گفته شد برای زید ابن عمر دعا کند. و پیامبر در پاسخ گفت بله آشکارا زید يك آزاده بود.

زید از ترك بت پرستی و در نتیجه آنچه به سرش آمد سخن می گوید.

" يك خدا یا هزاران خدا را باید ستایش کنم. من ستایش لات و عزی را ترك کردم. بنا بر این نه عزی را می پرستم و نه دو دخترش را و نه به بتهای بنو عمر پناه می برم. و نه غنم را می پرستم هر چند که در زمان سرگردانیم پروردگارم بود. شبها در این حیرانم که آیا این بتها چیزهایی عجیبند؟ و روزها در این اندیشه ام که آیا آنچه می بینم حقیقت دارد؟ زیرا که خدا همیشه قومهای فاسد را بر می اندازد. و ملتی را که بر حق هستند پا بر جا میدارد. بنا بر این در میان آنها بچه کوچکی را پرورش می دهد و در میان ما مردی را می یابد. همانند شاخه ای که با آب باران طراوت یافته است. اما من خدای مهربان خود را ستایش می کنم. خدای بخشاینده گناهان مرا خواهد بخشود. اگر خدا ترس باشی خدا حق ترا ضایع نخواهد کرد. و باغهای بهشت را خواهی دید که جایگاه خوبان است. و خواری و ذلت و جهنم را خواهی دید که جایگاه بی ایمانان است. آنها در حالیکه سینه هایشان پر از ظلمت است از دنیا خواهند رفت.

در اینجا می بینیم که ابن حشام با وسواس گفتار پیشرو خود ابن اسحاق را نقل می کند. بنا بر این ما نیز چیز معینی در اختیار داریم که به واسطه آن می توانیم از تاریخ و عقاید این اصلاح طلبها مخصوصاً " زید که با اشعار اصیلش تاثیر قابل توجهی بر شخصیت محمد گذاشت ، آگاه شویم.

ما دلایلی ارائه خواهیم داد که بیانگر تاثیر زید بر محمد است. هر چند که ممکن است این تاثیر از آنچه ما بیان می کنیم خیلی بیشتر باشد.

ابن حشام از جانب ابن اسحاق نقل می کند که الخطاب که عموی زید بود به خاطر اینکه او از دین مردمش دست برداشته بود ، او را سرزنش می کرد. و آنقدر او را آزار می داد که او دیگر قادر نبود در مکه زندگی کند. بعضی می گویند که او به يك شهر دیگر کوچ کرد. اما بالاخره به غار حرا آمد و آنجا اقامت گزید. قبر او نیز در پایین کوه حرا قرار دارد. او پنج سال پیش از اینکه محمد اعلام پیامبری کند درگذشت.

ابن اسحاق می گوید که در زمان جاهلیت رسم بود که هر ساله به مدت يك ماه در ماه رمضان برای توبه به غار حرا می رفتند. به خوبی واضح است که در نتیجه این رسم بود که محمد ماه رمضان را به عنوان ماه زهد به یارانش توصیه کرد. در زمانهاییکه ماه رمضان در فصل تابستان بود موقعیت خوبی برای افراد ثروتمندتر پیش می آمد که هوای بسته و ناسالم يك شهر شرقی را ترك گفته و برای مدت کوتاهی از هوای خارج از شهر بهره ببرند. دلیلی که فرض کنیم ریاضت در زندگی آنها نقشی داشته است در دسترس نداریم.

محمد هر ساله در ماه رمضان شاهد برگزاری این مراسم در غار حرا بود. او در این غار که پیش از او زید آن را مسکن خویش قرار داده بود رفت و آمد داشت. در اینجا بود که او مدعی شد اولین آیه وحی بر او نازل

شده است. این اشتباه بزرگی است که بگوییم محمد در این زمان از غار حرا به عنوان کنج عزلت استفاده می کرده است. چون خدیجه همیشه همراه او بود. و رسوم قبیله ای خویش را در آنجا اجرا می کرد. مسلم است در طول سالهایی که محمد به این غار می رفت با زید نیز گفتگو میکرد. در کتابهای سنت از اینکه محمد مردم را بسیار گرامی می داشت بسیار سخن گفته شده است. همانطور که دیدیم پس از مرگ زید تصدیق کرد که باید برای آمرزش زید دعا کرد. لازم به ذکر است که در کتاب تفسیر بیدای در مورد تفسیر آیه 114 سوره توبه نوشته شده است که محمد برای دعا کردن در مورد مادر خود که در جوانی مرده بود نیز، منع شده بود. الوقیدی می گوید محمد به روح زید سلام فرستاد. در حالیکه طبق آیه 114 سوره توبه بخشش شامل مسلمانان است و آنهایی که به دین اسلام نمرده اند شامل این بخشش نمی شوند. و همینطور پیامبر تصدیق کرد که در شب معراج زید را در بهشت دیده است.

محمد آشکارا از زید به عنوان پیشرو خود قدردانی می کرد. ما خواهیم دید که بسیاری از گفتار زید در قرآن وجود دارد. برای مثال در سوره آل عمران آیه 19 می خوانیم که به پیامبر گفته شد به قومت بگو: آیا شما مسلمانید؟ آیا شما خود را به خدا تسلیم کرده اید؟ اینها سخنانی است که ابن اسحاق ابتدا از قول زید نقل می کند.

هر جمله ای که ابن اسحاق از قول زید نقل کرده است، نظیر آن را می توان در قرآن یافت. در میان آنها می توانیم از موارد زیر نام ببریم:

- 1- منع کردن عربها از رسم زشت زنده به گور کردن دختر ها 2- اقرار به خدای یگانه 3- رد کردن بت پرستی و ترك عبادت لات و منی و عزی و دیگر بتها. 4- وعده خوشبختی آتی در بهشت. 5- اخطار به بدکاران در مورد جزای آنها در جهنم 6- اخطار به کافران درباره خشم خدا 7- بکار بردن القابی نظیر الرحمن، الرحیم، الرب، الغفور و غیره

زید و حنفیان دیگر ادعا می کردند که در جستجوی دین ابراهیم هستند. علاوه بر این در قرآن بارها به طور غیر مستقیم از ابراهیم به عنوان حنیف یاد می کند. و این عنوانی است که زید و دیگر دوستانش برای خود انتخاب کرده بودند.

ریشه لغوی حنیف در زبان عبری به معنی پنهان کردن، دروغ گفتن، و منافق بودن می باشد. در زبان سریانی نیز این لغت به همین معانی است. اما به نظر می رسد که در عربی به معنی لنگیدن و نابرابر قدم زدن باشد. اما طبق گفته ابن حشام، حنیف به معنی خلوص و توبه می باشد. به احتمال زیاد قریشیان این لغت را به معنی دوری گزیدن از بت پرستی و همه چیزهایی که باعث کراهت آنان می شود، بکار برده باشند. محمد از این لغت استفاده کرد و آن را به ابراهیم نسبت داد و از مردم خواست که به دین ابراهیم که با اسلام برابر است، در آیند. در حقیقت محمد با به کار بردن این واژه وابستگی خود را به آن اصلاح طلبان اعلام کرد. اضافه بر آن ما در قرآن آموزشهای حنفیان را که با دستورهای قرآن ترکیب شده است به خوبی می بینیم. بنا براین ما در تشخیص جزمیت حنفیان به عنوان شکلی از منابع قرآن شك نداریم.

از نظر خویشاوندی نیز در نظر گرفتن تاثیر حنفیان بر اسلام نوپا طبیعی به نظر می رسد. همه 4 حنفي که در مکه زندگی می کردند با محمد خویشاوند بودند. همه آنها از يك جد مشترك بودند. عبيدالله پسر دایي محمد بود. بعدها محمد با بیوه این مرد ازدواج کرد. مطابق شجره نامه ای که ابن حشام نوشته است، دو نفر دیگر ورقه و عثمان پسر عموهای خدیجه بودند.

ممکن است کسانی که تاکنون تحقیقات ما را در زمینه منابع قرآن دنبال کرده اند بر ما خرده بگیرند و بگویند که همه اینها شبیه نمایشنامه هاملت و بخشی از آنچه شاهزاده دانمارک از خود به جا گذاشته است می باشد. ممکن است بگویند آنچه من در این تحقیق آورده ام تنها نشان دادن چیزهایی است که اسلام از دین های دیگر قرض گرفته است. و چیزی باقی نمانده که آن را به خود محمد نسبت دهی. آیا دین محمد بدون محمد امکان پذیر است؟

جواب این سؤال بسیار ساده است. فرامین اسلام به خوبی نشان می دهد که محمد به عنوان يك مقلد بسیار خوب از يك حقیقت جاودانی و توهم سخن رانده و آن این است که خدایی نیست جز الله و محمد فرستاده اوست. در ذهن پیروان محمد، حضرت محمد همان حکمی را دارد که مسیح برای پیروانش دارد. مثالهای او در مورد خوب و بد بر تمام دنیای مسلمانان حتی در کوچکترین موضوعات اثر گذاشته است. و تا کنون تاثیر خطیری که بنیانگذار اسلام از نظر اخلاقی، مذهبی و تاریخ سیاسی بر دنیا گذاشته است، هیچ شخص دیگری نگذاشته است. طبیعی است با جایگاهی که او برای خود ادعا می کرد، غیر ممکن است او تاثیر متمایزی را بر این مذهب از خود به جا بگذارد. يك بنا مواد را از قسمتهای مختلف برای خود جمع می کند. روش او در تنظیم این مواد هست که در نهایت مهارت او را روشن می سازد. تجسم طرح يك معمار، در ساخت يك بنا آشکار می شود. به همین صورت اگر چه ما دیدیم که محمد ایده ها و مراسم مذهبی و افسانه ها را از مذاهب دیگر گرفته است اما مسلمانان دین خود را از خیلی از جنبه ها با دینیایی که با آن مقایسه می شود متفاوت می دانند.

زیبایی قسمتهایی از قرآن به طور جهانی پذیرفته شده است. و بی شک بیانگر شیوایی کلام نویسنده قرآن است. ممکن است که تنظیم و هماهنگی طرح آن از خود او نباشد، اما قرآن در کل آینه خرد محدود، دانش کم، زودباوری و نقص اخلاقی محمد می باشد. اگر قرآن را به ترتیب نزول از نظر زمانی بخوانیم متوجه تغییر تدریجی سیاست او و تغییر جایگاه او و همینطور نگرش او در مورد مسائل دنیوی می شویم. پاره ای از قسمتهای قرآن که توسط مفسرین تشریح شده است مستقیماً مربوط به حوادثی است که در زمان نزول آیات اتفاق افتاده است. برای مثال کافی است به این موارد اشاره کنیم.

1- نقطه نظر محمد نسبت به استفاده از شمشیر برای گسترش اسلام 2- مسائلی که مربوط به زناشویی محمد است.

همه می دانند قبل از اینکه محمد به مدینه هجرت کند قدرتی نداشت و یاران او بسیار اندک بودند. و می دانیم که یاران محمد برای در امان بودن از آزار کفار دو بار به حبشه مهاجرت کردند. یکی در سال 615 میلادی و بار دیگر در سال 616 میلادی. در آیه هایی که در مکه نازل شده است اصلاً صحبتی از گسترش اسلام به وسیله شمشیر نیست. حتی صحبتی از استفاده از شمشیر برای دفاع از خود نیست. اما همینکه در مکه یارانی را پیدا می کند به یاران خود اجازه جنگ میدهد (در این مرحله فقط به خاطر حفظ جان خود)

به گفته ابن حشام این اجازه برای اولین بار در سوره حج آیه های 40 و 41 داده شد. " به شما اجازه داده شد که بجنگید چون با شما بد رفتار کردند. آنها ناعادلانه از سر زمین خود بیرون شدند فقط به این دلیل که گفتند خدای ما الله است". پس از اینکه محمد چند بار به کاروان قریش حمله کرد و اموال آنها را غارت کرد این اجازه به یک دستور تبدیل شد.

همانطور که در سوره بقره آیه 216 و 217 می خوانیم: " ای پیغمبر مردم راجع به جنگ در ماه های حرام از تو می پرسند. بگو گناهی بزرگ است. ولی باز داشتن خلق از راه خدا و کفر به خدا و پایمال کردن حرمت خدا و بیرون کردن اهل حرم گناهی بزرگتر است. این به این معنی است که مسلمانان حتی در ماهای حرام که در قانون نانوشته عرب گناهی بزرگ بود، مجاز به جنگیدن شدند. و از دسترسی دشمنان به کعبه ممانعت به عمل آوردند.

3- وقتی که در سال 6 هجری مسلمانان بر یهودیان بنی قریظه و دیگر قبایل یهودی فائق آمدند دستور جنگ مقدس یا جهاد، با تاکید بیشتری به اجرا در آمد. در سوره مائده آیه 32 می خوانیم که همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و به فساد کوشند، در زمین جز این نباشد که آنها را به قتل رسانند. یا به دار کشند و یا دست و پایشان را به خلاف ببرند. و یا با نفي بلد و تبعید از سرزمین صالحان دور کنند. این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت نیز به عذابی بزرگ معذب خواهند بود. ممکن است بعضی از مفسرین بگویند این آیه در ارتباط با کافران گفته شده است و مربوط به یهودیان و مسیحیان نیست. اما در سوره توبه آیه 5 می خوانیم که: پس چون ماههای حرام ذیقعه، ذیحجه، محرم و رجب به سر آمد آنگاه مشرکان را هر جا بیابید به قتل برسانید. و آنها را دستگیر و محاصره کنید. و هر سو در کمین آنها باشید. چنانچه از شرك توبه کردند و موحد شدند و نماز اسلام به پا داشتند و زکات دادند پس از آنها دست بردارید. و در آیه 29 همین سوره می خوانیم: با هر که از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند قتال و کارزار کنید. تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند. بنا بر این آنچه در قرآن به عنوان قانون خدا معرفی شده است متناسب با سربازان محمد است.

4- دلیل دیگری که بر بشری بودن قرآن می توان آورد این است که بسیاری از آیات به وسیله آیات بعدی منسوخ می شوند. همانطور که در سوره بقره آیه 106 می خوانیم که: " هر چه از آیات قرآن را نسخ کنیم یا حکم آن را متروک سازیم، بهتر از آن یا مانند آن می آوریم. آیا مردم نمی دانند که خدا بر همه چیز قادر است؟ از آن به بعد مفسران قرآن قادر نشدند که آیات قرآن را از آیاتی که در جای خود قرار دارد تشخیص دهند. و در حدود 225 آیه را منسوخ می دانند.

5- تغییر نقطه نظر محمد نسبت به یهودیان و مسیحیان: تغییر نقیه نظر محمد را نسبت به یهودیان و مسیحیان را در قرآن میتوانیم به خوبی درک کنیم. در زمانیکه امیدوار بود حمایت آنها را جلب کند به آنها نرمش نشان می داد. و در قرآن کتاب آسمانی آنها را تصدیق می کرد. اما همینکه از پشتیبانی آنها قطع امید کرد با آنها با شمشیر معامله کرد (تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه و همینطور تغییر روز تعطیلی از شنبه به جمعه نیز دلیلی بر این مدعاست. مترجم)

اما ما در این تحقیق به خوبی دیدیم که او چگونه وحی های قلبی خود را در موقع نیاز از کتب آنها وام می گرفت (نمک می خورد و نمکدان را می شکست. مترجم)

6- این مطلب که هر زمان نیاز داشت دقیقاً "آیه ای نازل می شد" یکی دیگر از دلایلی است که بشری بوده قرآن را به خوبی ثابت می کند.

مثلاً" در سوره احزاب آیه 37 در رابطه با ازدواج محمد با زن پسر خوانده اش (که زید به خاطر او زنش را طلاق داد) می خوانیم. نیازی نیست که متن آیه را در اینجا بیاوریم. از توجیحات مفسرین به خوبی پیداست که منش محمد به خوبی تاثیر خود را بر اسلام و قرآن می گذاشت. در آیه های قرآن گاه به مجوزهایی بر می خوریم که فقط مختص خود اوست. برای مثال او بر خلاف مسلمین مجاز است که بیشتر از 4 زن داشته باشد.

تا اینجا متوجه شدیم که محمد مراسم دینی، افسانه ها، و باورهای دینی را از دیگر ادیان گرفت سپس آنها را با یکدیگر ترکیب کرد. و معجونی به اسم اسلام ساخت. بعضی از قسمتهای قرآن حاوی مطالب حقیقی و خوب است که از دیگر ادیان قرض گرفته است. و همین ضامن بقای آن در دنیا شده است. اما برای نمونه حتی يك ایده جدید بلند مرتبه در آن وجود ندارد. و در کل بیانگر انعکاس حالات روحی و جسمی بینانگذار آن می باشد.

دریاچه قیر:

شاید بی مناسبت نباشد که این دین شرقی را محمدیسم بنامیم. و آن را به دریاچه قیری تشبیه کنیم که آبهای پاک از جویبارهای مختلف به آن می پیوندند. و در نهایت به دریاچه مرگباری مبدل می شود که از ساحل آن کسانی بر می خیزند که با بازدم طاعونی خود دنیا را به تباهی می کشانند. اسلام عناصر خود را از منابع گوناگون دریافت داشت. خوبیهایی که در آن پیدا می شود در حد يك توصیه باقی می ماند. اما آنچه فرا تر از توصیه به خوبیها عمل کرده است عملکرد شیطانی آن است که با ایمانی فریبنده بیش از اینکه خیری برای بشریت باشد نفرینی برای بشریت بوده است. و زیباترین بیابانهای دنیا را به بیابان تبدیل کرده است. و سیلی از خون در سرزمینهایی که دلباختگانی پرورش داده است به راه افتاده است. و همچون آفتی اخلاق و روحیات ملیتهایی را که زیر یوق آهنین آن بوده اند به خواری کشانده است.

این مقاله ترجمه بخش 6 از کتاب the origin and sources of Koran نوشته w.tisdall می باشد.

پارمیس سعدی

parmisin@yahoo.co.uk